



پژوهشنامه حقوق کیفری

سال هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

شماره پیاپی ۱۶



تحلیل حکم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس (موضوع مواد ۲۹۶-۲۹۹ ق.م.ا.م.صوب ۹۲)

دکتر حمید مسجدسرائی^۱

دکتر سعید مولوی وردنجانی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۳

چکیده

برابر مواد ۲۹۶ تا ۲۹۹ ق.م.ا. چنانچه مرتکب با یک یا چند ضربه، جنایات مختلف بر اعضای کسی وارد کند، در مواردی تنها مستحق قصاص نفس و یا علاوه بر آن به قصاص عضو محکوم شده و در مواردی نیز، به پرداخت دیه کامل نفس ملزم می‌شود. اما در فقه برخی از این مجازات‌ها به گونه دیگری مطرح شده که بعضاً با اصول حقوق کیفری، اطلاق آیات، اخبار و اصول عملیه مناسب‌ترند. حال سؤال این است که آیا مواد مذکور با گزاره‌های فقه اسلامی سازگارند؟ به دنبال ضرورت شرعی‌سازی مقررات جزائی، نوشتار حاضر با هدف کمک به اصلاح مواد قانونی فوق اثبات کرده است به غیر از ابهامی که در ماده ۲۹۸ وجود دارد این ماده و نیز ماده ۲۹۷ مخالفی با منابع معتبر فقهی ندارند، اما عمومیت ماده‌ی ۲۹۶ و ذیل ماده‌ی ۲۹۹، به دلیل استحکام بیش‌تر مستندات که مخالفین در دست دارند، قابل دفاع نبوده و باید اصلاح شوند.

واژگان کلیدی: عدم تداخل، قصاص عضو، قصاص نفس، ضربات متعدد، جنایات مختلف

✉ h_masjedsaraie@profs.semnan.ac.ir

۱. دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول)

۲. استادیار حقوق خصوصی دانشگاه شهرکرد

مقدمه

گاهی فردی جنایتی بر دیگری وارد می‌کند و مجنی‌علیه نیز در نتیجه‌ی آن جنایت از بین می‌رود و یا عضوی از اعضای بدن خود را از دست داده و یا گرفتار جراحاتی می‌شود. در این‌جا بدون هیچ‌گونه تردید و مخالفتی به حسب نتیجه‌ی جنایت وارده، انگیزه‌ی جانی و ابزار مورد استفاده‌ی وی، رأی صادر می‌شود. اما گاهی جنایات متعددی رخ می‌دهد، و یا اگر چه یک جنایت بیش‌تر انجام نشده است، به دیگر اعضای بدن نیز سرایت کرده و موجب قتل یا نقصی در عضو دیگری از بدن مجنی‌علیه می‌شود. اگر در نتیجه‌ی چنین جنایاتی مجنی‌علیه علاوه بر نقص عضو یا جراحت، فوت کند، بحث تداخل یا تعدد جنایات (از مصادیق مسأله‌ی تداخل یا عدم تداخل اسباب و مسببات^۱) پیش می‌آید. پرسش اصلی در این‌جا آن است که آیا مرتکب در مقابل همه‌ی نتایج حاصله پاسخ‌گو خواهد بود و یا برخی در برخی دیگر تداخل نموده و مرتکب فقط ضامن نتیجه‌ی نهایی است؟ در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ در این زمینه فصل مستقلی باز نکرده بود، بلکه احکام کلی مربوط به جنایات عمدی، شبه عمدی و خطای محض را حسب مورد در موادی از کتاب قصاص یا دیات مطرح کرده بود، به‌عنوان مثال احکام و آثار قتل‌های عمدی را در کتاب قصاص (مواد ۲۰۶ به بعد) و شبه عمد و خطای محض را در کتاب دیات (مواد ۲۹۵ و بعد آن) آورده بود. اما در قانون

۱. مراد از تداخل اسباب، که بر خلاف گمان برخی (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۲) گاهی در قالب جملات شرطیه و برخی مواقع هم در جملات خبریه ظاهر می‌شود، آن است که چند سبب مستقل؛ یعنی حاوی مسببات و تکالیف متعدد، در مقام قانون‌گذاری (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۷۶) اجتماع کرده و تنها یک مسبب و تکلیف ایجاد می‌کنند. بنابراین هر سببی که اول ایجاد شود، مسبب را نیز با خود می‌آورد. و اگر هم‌زمان محقق شوند، مجموع آن‌ها، یک مسبب و تکلیف را در پی دارد. (مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۸۶؛ عوده، بی‌تا: ۷۴۷) و تداخل مسببات، عبارت است از این‌که تکالیف متعددی ایجاد شده، با یک امثال و مصادق، ساقط و انجام شوند و به بیان دیگر یک امثال، برای آن‌ها کفایت کند. (همان) به عنوان مثال در آن‌جا که فردی چند جنایت را با هم انجام داده و استحقاق چند مجازات دارد، با یک بار مجازات از تحمل بقیه‌ی آن‌ها معاف شود. گفتنی است؛ به‌طور منطقی، تداخل مسببات فرع بر تداخل اسباب و در صورتی قابل طرح است که اسباب، تداخل و اجتماع نکرده باشند و چند تکلیف برای فرد ایجاد شده باشد و الا اگر همه‌ی اسباب تنها یک نتیجه به بار آورده باشند، محلی برای بحث از تداخل یا عدم تداخل نتایج به‌دست آمده، باقی نمی‌ماند. (همان) با این بیان، تداخل اسباب مربوط به مقام اول (مقام تشریح و قانون‌گذاری یا مقام دلالت) و تداخل مسببات مختص مقام دوم (مرحله‌ی امثال یا اجرا) است؛ (سبحانی، ۱۴۲۴: ۳۸۷) یعنی مسأله‌ی تداخل اسباب، در همان زمان قانون‌گذاری اتفاق می‌افتد و برای همه‌ی اسباب یک نتیجه پیش‌بینی می‌شود ولی اگر قانون‌گذار، هر یک از اسباب را مستقل از دیگری ببیند، و نتایج مختلف را در نظر بگیرد، در مرحله‌ی اجرا مسأله‌ی تداخل مسببات پیش می‌آید. شایان ذکر است که اگر در هر دو مسأله (اسباب و مسببات) تداخل صورت نگیرد؛ یعنی اسباب، مسببات جداگانه در پی داشته باشند و مسببات متعددی نیز جدای از دیگری اجرا شود و عمل به یکی موجب سقوط دیگری نشود، بحث عدم تداخل اسباب و مسببات مطرح می‌شود.



مجازات اسلامی ۱۳۹۲ برای جنایات عمدی و غیر عمدی احکام متفاوتی پیش‌بینی کرده، فصل دوم از بخش اول کتاب سوم، قانون مجازات اسلامی شامل مواد ۲۹۶ لغایت ۳۰۰، را به تداخل جنایات عمدی اختصاص داده است. در این فصل قانون‌گذار چهار حالت مختلف را تصور کرده، که عبارت است از:

۱. فوت در اثر سرایت جنایت واحد: مانند آن‌که فردی دست دیگری را قطع می‌کند ولی مجروح در نتیجه‌ی خون‌ریزی زیاد و سرایت جنایت فوت می‌کند. مطابق ماده‌ی ۲۹۶ در چنین مواردی اگر جنایت وارده، عمدی باشد، جانی به قصاص نفس محکوم می‌شود.

۲. فوت به‌خاطر جنایت بر عضو با یک ضربه‌ی عمدی؛ که جانی به استناد ماده‌ی ۲۹۷ تنها قصاص نفس و اعدام می‌شود.

۳. مرگ به‌دنبال جنایات متعدد با یک ضربه‌ی عمدی: مطابق منطوق ماده‌ی ۲۹۸ در چنین مواردی اگر مجموع جنایات وارده، موجب مرگ شود، و جنایت نیز از مصادیق عمد به‌شمار آید، جانی فقط به قصاص نفس محکوم می‌شود.

۴. فوت در نتیجه‌ی جنایات متعدد با ضربات متعدد: مطابق ماده ۲۹۹ در چنین حالتی، اگر با تشخیص پزشکی قانونی تنها برخی از ضربات باعث مرگ شوند، جانی علاوه بر قصاص نفس، حسب مورد به قصاص عضو یا دیه‌ی جنایت نیز محکوم می‌شود، که به‌طور طبیعی قبل از اجرای قصاص نفس، مطالبه و اجرا می‌گردند. ولی اگر علت مرگ، مجموع ضربات وارده باشد؛ در صورتی‌که ضربات، متوالی باشند، جانی تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود. ولی در آن‌جا که ضربات، با فاصله زمانی واقع شده باشند، جانی علاوه بر قصاص نفس و قبل از آن حسب مورد به قصاص یا دیه‌ی عضوی که جنایت بر آن متصل به فوت نبوده است، نیز محکوم می‌گردد. (فرح‌زادی، فهیم، ۱۳۹۵: گفتنی است که دانشیان حقوق اسلامی نسبت به تأسیس اصل در مسأله، به شرط آن‌که شرع و عرف، هر دو، سببیت چیزی را بپذیرند و نتیجه (مسبب) نیز قابل تکرار باشد، اختلاف کرده‌اند. این نزاع در دو حوزه‌ی اسباب و مسببات قابل طرح است، اما در زمینه تداخل یا عدم تداخل اسباب مجموعاً سه نظریه وجود دارد:

اول- اسباب تداخل نمی‌کنند، مگر دلیل خاصی تداخل را تأیید کند. (شیخ‌انصاری، ۱۳۸۳: ۵۲؛ سبحانی، ۱۴۲۴: ۳۸۵؛ نراقی، ۱۴۲۲: ۲۶۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۳-۲۰۱؛ مظفر، ۱۴۳۰: ۱۶۶-۱۶۹) طرف‌داران این نظر، ادله‌ی متعددی اقامه کرده‌اند، که مورد نقض و ابرام‌های فراوان قرار گرفته است (اشتهدادی، بی تا: ۱۵۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۴۰-۳۰؛ فرح‌زادی، فهیم، ۱۳۹۵: ۱۹۷) و طرح همه‌ی آن‌ها از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. ولی مضاف بر این‌که نظر مشهور، بیشتر فقیهان یا دست‌کم منسوب به مشهور، عدم تداخل است، (اشتهدادی، بی تا: ۱۵۲) به حکم

عقل بدیهی، هر سبب مستقّلی، مسبّب خاص به خود را ایجاد می‌کند و آلا عقیم، بر خلاف سببیت آن و محال است. و از این جهت فرقی میان سبب شرعی (قانونی) یا تکوینی نیست. کما این که میان اسباب در قالب جملات شرطیه و خبریه فرقی وجود ندارد.

دوم- تداخل به طور مطلق؛ به این معنا که اسباب در هر حال تداخل و تنها یک مسبّب و یک وظیفه برای مکلف ایجاد می‌کنند؛ زیرا که مسبّب، طبیعت واحد است و از آن جا که طبیعت واحد نمی‌تواند دو یا چند بار تکرار شود و تعدد بردار نیست، (صرف الشیء لایتنّی و لایتکرّر) نمی‌تواند متعلق دو سبب یا دو شرط قرار گیرد. بنابراین در جایی که سبب در قالب جمله‌ی شرطیه بیان شده است، باید در ظهور شرط تصرف نمود و استقلال آن‌ها را سلب کرد تا تنها یک مسبّب ایجاد شود؛ به این معنا که در صورت اختلاف زمانی، شرط اول عمل کند و در غیر این صورت، مجموع شرائط و اسباب به یک مسبب و تکلیف بیانجامند. (اشتهاردی، بی تا: ۱۵۲؛ محقق خوانساری، ۶۱؛ نراقی ۱۴۱۵: ۳۶۷/۲)

سوم- تفصیل بین آن‌جا که اسباب متعدد از دو یا چند جنس باشند و مواردی که جنس اسباب یکی است. ابن ادریس در خصوص مورد اول، قائل به عدم تداخل و در دومی تداخل را پسندیده است. بر همین اساس، عدم تعدد کفاره در موارد تکرار وطی با همسر حائض را صحیح‌ترین نظریه دانسته، در عین حال و با وجود اعتقاد به أظهریت عدم تداخل و در نتیجه تکرار کفاره، (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۱۴۴/۱) اصل برائت و عدم تمامیت اذله‌ی لفظی و عمومات برای تخصیص اصل برائت را دلیل تداخل در این موارد دانسته‌اند. (همان)

نگارندگان بر این باورند که فارغ از بحث‌های مفصلی که در نقض و ابرام هر کدام از اذله‌ی سه طرف شده است، و در این جا قابل ارائه نیستند؛^۱ نگاه عرفی فارغ از دقت‌های فلسفی در مسأله‌ی تعدد اسباب، عدم تداخل را تأیید می‌کند، مگر آن که دلیل متقنی بر خلاف آن اقامه شود. این استدلال نیز از استحکام لازم و کافی برخوردار است و با وجود آن نیازی به تمسک به اصل برائت و قبول تداخل اسباب نیست.

۱. زیرا مضاف بر آن که بحث را به درازا می‌کشاند، منجر به دقت‌های عقلی و ریزبینانه در مباحث فقهی، حقوقی و کیفری است، که مناسب حوزه‌ی فقه جزائی و مدنی نیست، هر چند در فقه عبادات لازم است؛ چون آن‌جا حوزه‌ی تعبدیات است و شاید با این نگاه بهتر حاصل شود. در محل بحث، که حوزه‌ی اختصاصی عرف نسبت به تعیین سببیت در جنایت وارده است، این مباحث ثمره‌ای ندارد؛ زیرا که عرف، تعدد جرائم مستقل را موجب تعدد مجازات می‌داند و در این باب نیز نظری به استدلال‌های گروه دوم و نیز ایرادات وارد شده به اذله‌ی گروه اول، (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۳۰/۲-۴۰) که منشأ آن‌ها دقت‌های عقلی و فلسفی است، ندارد. بر همین اساس فقیهان در مسأله‌ی قصاص نفس و قصاص عضو سخن از تشخیص عرف در سببیت اسباب کرده‌اند. (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۲/۴۲؛ حائری طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۹۴/۱۶؛ عوده، بی تا: ۷۴۴/۲) و شاید ریشه‌ی اختلاف فقها در محل بحث نیز همین مسأله باشد.

اما عدم تداخل مستببات، در آن جا که نسبت بین مستببات، تساوی یا عموم و خصوص من وجه یا مطلق است، مشکلی ندارد و امکان ذاتی آن برخلاف عقیده‌ی برخی (شیخ انصاری، ۱۳۸۳: ۵۲/۲) خالی از اشکال است. و اگر هم مشکلی بر سر راه تداخل مستببات وجود دارد، مربوط به جایی است که نسبت آن‌ها از نوع تباین باشد. بنابراین به نظر می‌رسد در این مسأله بین نسبت‌های مختلف خلط شده است. به هر حال، قاعده‌ی احتیاط یا اشتغال اقتضاء می‌کند که مستببات تداخل نکنند و مکلف باید به منظور حصول اطمینان از سقوط تکلیف، همه‌ی آن‌ها را جداگانه انجام دهد، مگر این که دلیل خاصی بر خلاف آن برپا شود؛ زیرا اشتغال یقینی مکلف به چند تکلیف قطعی است. در نتیجه باید یقین به سقوط آن نیز حاصل کند، که تنها با امتثال همه‌ی مستببات حاصل می‌شود.

اکنون پرسش اصلی آن است که آیا احکام مواد بالا خالی از ابهام و مطابق با گزاره‌های فقه جزائی عموماً و به‌ویژه اصل عدم تداخل اسباب و مستببات تنظیم و نهایی شده‌اند؟ نوشتار حاضر به روش کتاب‌خانه در جمع‌آوری مطالب و توصیفی تحلیلی در ارزیابی یافته‌ها به دنبال پاسخ به این پرسش و معتقد است؛ ماده‌ی ۲۹۸ مبهم و احکام مواد ۲۹۶ و ۲۹۹ در بعضی متون فقهی تأیید نشده‌اند. و از آن جا که آدله‌ی این گروه محکم‌ترند، قانون‌گذار باید متون پیشنهادی را جایگزین مواد مورد نظر نماید. این مقاله، در واقع، شرح و نقدی بر مواد مزبور و با هدف اصلاح و شرعی‌سازی بیشتر آنان است، و از همین جهت و نیز وسعت و مقارن بودن مباحث فقهی آن، از نوشته‌های پیش از خود متفاوت شده است. در همین راستا، هر کدام از چهار حالت بالا، به ترتیبی که در قانون آمده است، جداگانه در فتاوی، منابع و متون معتبر فقهی و نیز تحلیل‌های حقوقی و قضائی بررسی می‌شوند.

۱. تداخل جنایات در «مرگ ناشی از سرایت»

در ماده‌ی ۲۹۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر گردیده است: «اگر کسی، عمداً جنایتی را بر عضو فردی وارد سازد و او به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود، در غیر این صورت، قتل شبه‌عمدی است و مرتکب علاوه بر قصاص عضو به پرداخت دیه نفس نیز محکوم می‌شود». و بر همین اساس در دادنامه‌ی شماره ۹۴۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۶۳۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۲۵ شعبه‌ی چهارم دیوان عالی کشور رأی دادنامه‌ی ۹۴۰۹۹۷۳۸۱۴۶۰۰۱۵۳ مورخ ۱۳۹۴/۹/۱۰ شعبه‌ی ۱ دادگاه کیفری یک استان چهارمحال و بختیاری (۷ کیفری سابق) ابرام شده است. در این دادنامه به استناد ماده بالا تنها به قصاص نفس کسی که با وارد کردن ضربه‌ای مانند میله‌ی آهنی یا چوبی بر سر مقتول موجب به کما رفتن او و در نهایت مرگ ایشان شده است، حکم شده است.

اما در فقه اسلامی مجموعاً سه نظریه وجود دارد:

- یکی عقیده‌ی بسیاری از صاحب‌نظران شیعه و سنی است، که عمومیت ماده بالا را تأیید کرده، و گفته‌اند: چنانچه جنایت واقع شده سرایت کند و موجب مرگ مجنی‌علیه شود، قصاص و دیه‌ی عضو در قصاص نفس و دیه‌ی آن داخل و جانی حسب مورد تنها به پرداخت دیه یا قصاص نفس محکوم می‌شود. (فاضل آبی، ۱۴۱۷: ۵۹۵/۲؛ محقق حلی، ۱۴۱۸: ۲۹۳/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۱۹۳؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴: ۴۰۸/۴؛ اسدی حلی، ۱۴۰۷: ۱۵۱/۵؛ محقق خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۸۶/۷؛ محقق سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۷/۲۸؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۳۰۴ و ۲۴۵/۷؛ امام شافعی، ۱۴۰۳: ۱۲/۶؛ ابن قدامه، بی تا: ۳۸۹/۹ و ۴۰۳) ایشان، اجماع فرقه، (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۵) عدم الخلاف، (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۹۴/۱۶؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲) اتفاق، (همو، ۱۴۰۹: ۴۰۵/۳؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۳/۲۶؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۲/۱۱) یا شهرت بین اصحاب (حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۳/۲۶) و اخبار (شیخ طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۵) را دلائل حکم مزبور معرفی کرده‌اند.

در این زمینه گفتنی است که: اولاً- به اعتقاد برخی حاشیه‌نویسان اخبار مورد ادعای شیخ، تا کنون یافت نشده‌اند. (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۵) و ثانیاً- اجماع هم اگر وجود داشته باشد و مخالفت-های برخی فقیهان نیز لطمه‌ای به آن نزنند، قطعاً مدرکی و مستند به اخبار مزبور است، که در ظاهر وجود خارجی ندارند.

- دوم، مبنای گروهی از اهل سنت، مانند شافعی است، که ضمن مخالفت اساسی با تداخل قصاص طرف در قصاص نفس، می‌گویند؛ در همه‌ی موارد باید جانی بعد از قصاص عضو، قصاص نفس شود؛ زیرا در این‌جا، برای مجنی‌علیه دو حق پیش آمده است و دلیلی برای سلب یکی از آن‌ها با اجرای قصاص نفس وجود ندارد. (مُزنی، بی تا: ۲۴۱) یا به بیان دیگر، دردی که مجروح در نتیجه‌ی قطع عضو تحمل می‌کند و با سرایت کردن، تکمیل و تشدید شده و در نهایت، به فوت ختم می‌شود، نباید بی‌پاسخ و مجازات بماند. (کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۳۰۴/۷؛ ابن قدامه، بی تا: ۴۰۳ و ۳۸۹/۹)

مشکل این نظریه آن‌جا است که اگر چنین حرفی پسندیده باشد، باید در همه‌ی جنایاتی که مجنی‌علیه دردی فراتر از درد ناشی از جنایت وارد شده تحمل می‌کند، جانی باید پاسخ‌گو باشد و علاوه بر مجازات اصل جنایت، در مقابل دردهای مذکور نیز مجازات شود. ولی کسی چنین سخنی نگفته است. بنابراین مجرد درد کشیدن مجنی‌علیه دلیل مناسبی برای ابطال مجوز تداخل قصاص عضو یا جراحت در قصاص نفس محسوب نمی‌شود.

- سوم، عقیده‌ی تفصیلی است، که به دنبال تقیید در برخی مصادیق مسأله مطرح شده است. توضیح مطلب آن که در خصوص موردی که بعد از قطع انگشتان، جنایت به نفس سرایت و مجنی^۲- علیه فوت می‌کند، گفته شده است؛ در صورتی که ابزار قطع غالباً چنین نتیجه‌ای را در پی داشته باشد، قصاص نفس برای ضارب لازم می‌شود. به همین دلیل برخی فقیهان ضمن اعتقاد به قابل تأمل و مشکل بودن اطلاق بالا گفته‌اند؛ اگر جنایت غالباً قابل سرایت باشد یا ضارب قصد قتل داشته باشد، مرتکب تنها به قصاص نفس محکوم می‌گردد؛ ولی اگر این دو شرط هیچ‌یک محقق نشود، در مسأله اشکال پیش می‌آید و اقرب آن است که مرتکب به پرداخت دیه‌ی قتل نفس محکوم شود. (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۲/۱۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۴/۱۵؛ خمینی، ۱۳۹۰: ۵۱۱/۲)

برخی فقیهان در این تقیید تشکیک کرده، و گفته‌اند: «از نظر ما، وجه و دلیل این تقیید معلوم نشده است، کما این که محقق کرکی نیز در حاشیه‌ی کتاب خود به این معنا اعتراف کرده است و این به آن خاطر است که سرایت جراحات در هر حال موجب قصاص است و از این جهت فرقی بین ابزارها، جراحات و نیات مختلف وجود ندارد.» (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹/۴۲) و شاید به همین دلیل، در قواعد، آمده است؛ «اگر جنایت عمد سرایت کند، قصاص نفس لازم می‌شود. پس اگر انگشتان دیگری را عمدأ و بدون قصد قتل قطع کند و بعد از آن بیماری سرایت کند، مجروح کننده به قصاص نفس محکوم می‌شود.» (علّامه حلّی، ۱۴۱۳ الف: ۵۸۵/۳) اما این سخن، هر چند دقیق نیست و اطلاق آن مخدوش است؛ چون، همان طور که در ماده‌ی ۵۳۷ ق.م.ا. نیز آمده و برخی فقیهان نیز تصریح کرده‌اند، (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲۱/۱۰) در مواردی که سرایت به خاطر قصور یا تقصیر مجنی^۲ علیه باشد، موجب قصاص و ضمان نیست، ولی غرض نگارندگان را نشان می‌دهد، که در فقه جزائی، عمومیت مسأله اجماعی نیست و برای برخی از مصادیق آن، قیودی مطرح شده است، که توجه به آن‌ها خالی از فایده نیست. بنا براین اگر این استثناء ذیل یک تبصره به ماده ۲۹۶ اضافه گردد، با تفسیر به نفع متهم و تفسیر مضیق در قوانین جزایی هم‌خوانی بیش‌تری دارد. مضاف بر آن که موافق احتیاط در خون نیز هست.

اشکال وارد آن است که عبارت «چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد.» در متن ماده، این معنا را می‌رساند و بیان اضافی لازم ندارد؛ زیرا آن گونه که برخی دانشیان حقوق نوشته‌اند؛ «این ماده فقط ناظر بر ارتکاب جنایت عمدی است و در مرتبه‌ی اول منصرف از قصد ایراد جنایت قتل است. اما چنانچه پس از وقوع جنایت بر عضو، جرح منتهی به مرگ شود، در صورتی که وقوع قتل در شمول یکی از بندهای (ب) یا (پ) ماده‌ی ۲۹۰ ق.م.ا. قرار گیرد، جنایت (قتل) عمدی و مرتکب مستحق قصاص نفس است و برای صدمه‌ی عمدی به عضو قصاص نمی‌شود. ولی چنانچه قتل و به عبارت بهتر نتیجه‌ی حاصله که ناشی از سرایت جرح بر عضو بوده از شمول

قتل عمدی خارج باشد، مانند آن که قصد ایراد جنایت را نداشته و یا رفتار مرتکب نوعاً موجب قتل نباشد و یا به هر علت دیگر از شمول عنوان قتل عمدی خارج باشد، مرتکب به اتهام جنایت عمدی بر عضو مستحق قصاص است و قتل واقع شده به دلیل خروج از عمد و در عین حال به دلیل آن که مرتکب، قصد در رفتار نسبت به مجنی‌علیه داشته، شبهه عمدی محسوب و علاوه بر قصاص عضو، دیه نفس باید بپردازد. شرط لازم در این ماده وحدت رفتار و جنایت در مرتبه‌ی نخست و منتهی شدن آن به جنایت دیگر (قتل) به سبب سرایت است. «(آقائی نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۲) مؤید این معنا نیز آن که برخی فقیهان نیز در فتوای خود به این قید تصریح کرده، گفته‌اند؛ اگر جنایت غالباً قابل سرایت باشد یا ضارب قصد قتل داشته باشد، عمد تلقی شده و مرتکب تنها به قصاص نفس محکوم می‌گردد؛ ولی اگر این دو شرط هیچ‌یک محقق نشود، در مسأله اشکال پیش می‌آید و اقرب آن است که قتل شبهه عمد محسوب شده و مرتکب نیز به پرداخت دیه‌ی قتل نفس محکوم شود.» (خمینی، ۱۳۹۰: ۵۱۱/۲) پس ملاک، عمد بودن جنایت واقع شده است و انگشت و قیود مورد نظر موضوعیتی ندارد.

در پاسخ باید گفت: واضح است که بین این معنا و آنچه در متون برخی فقیهان اسلامی آمده است، تفاوت وجود دارد؛ زیرا در ماده‌ی ۲۹۰ در مجموع دو قید برای عمدی بودن جنایت لحاظ شده است؛ یکی قصد قتل و دیگری کشنده بودن رفتار جانی. (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰/۱؛ ولیدی، ۱۳۹۳: ۴۳۳-۴۳۲) اما قیودی که دانشیان اسلامی بیان کرده‌اند؛ قصد قتل و علم به سرایت است که دومی در قانون نیامده و غیر از کشنده بودن رفتار ارتكابی است. بنابراین عبارت ماده‌ی ۲۹۶ تمام مراد فقها را پوشش نمی‌دهد.

۲. تداخل جنایات در «مرگ ناشی از جنایت عمدی بر عضو»

قانون‌گذار در این فرض، مرتکب را که جنایت ارتكابی او بر عضو، عمدی بوده و نتیجه‌ی نهایی (مرگ) نیز محقق شده، فقط مستحق مجازات جنایت اشدّ می‌داند و نسبت به جنایت عمدی بر عضو هیچ مسؤولیتی را متوجه او نمی‌نماید. ماده ۲۹۷ مقرر می‌دارد: «اگر مرتکب با یک ضربه‌ی عمدی، موجب جنایتی بر عضو شود که منجر به قتل مجنی‌علیه گردد، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود و به علت نقص عضو یا جراحی که سبب قتل شده است به قصاص یا دیه محکوم نمی‌گردد.» گفتنی است که:

اول- «این ماده سابقه‌ای در قانون مجازات ۱۳۷۰ نداشته است و فلسفه‌ی تصویب آن هم این- چنین به نظر می‌رسد که در بررسی مواد مربوط به فصل سوم قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ راجع به قتل عمد ملاحظه می‌شود که مشابه حکم ماده‌ی ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در

ماده (۲۱۸) قانون مجازات اسلامی سابق حکم خاصی وجود دارد، که در مقایسه و تطبیق مندرجات آن با رویکرد نوین قانون‌گذار سال ۱۳۹۲ وجه افتراقی یا نقیصه‌ی ماده‌ی ۲۱۸ بهتر روشن و آشکار می‌گردد. اما در ماده‌ی ۲۱۸ مقرر شده بود: «هرگاه ایراد جرح هم موجب نقص عضو شود و هم موجب قتل، چنانچه با یک ضربت باشد، قصاص قتل کافی است و نسبت به نقص عضو، قصاص و دیه نیست.» چنانچه عبارت متن این ماده با مندرجات ماده ۲۹۷ تطبیق گردد، ملاحظه می‌شود که علت و ایراد ماده‌ی ۲۱۸ این است که قانون‌گذار مشخص نکرده است که حکم این ماده ناظر به کدام مورد از قتل‌های عمدی مذکور در ماده‌ی (۲۰۶) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ است که مشتمل به سه بند (الف) و (ب) و (ج) می‌باشد؛ چون همان‌گونه که معلوم و مبرهن است؛ ماهیت حقوقی قتل عمدی مشمول بند (الف) ماده ۲۰۶ با ماهیت حقوقی قتل عمدی مشمول بند (ب) همان ماده که متکی بر کار کشنده به جای قصد قتل منظور در بند (الف) می‌باشد و همین‌طور با ماهیت حقوقی قتل عمدی مشمول مقررات بند (ج) متفاوت می‌باشد. و این موضوع یکی از ایرادهای وارد بر حکم ماده (۲۱۸) محسوب می‌گردد، که مورد تأیید اکثر حقوق دانان کیفری می‌باشد. در حالی که قانون‌گذار سال ۱۳۹۲ جمهوری اسلامی ایران این نقیصه را در عبارت اخیر ماده ۲۹۷ به این نحو برطرف کرده است: «چنانچه جنایت واقع شده مشمول جنایت عمدی باشد (به شرح مندرج در ماده ۲۹۰ این قانون) قتل عمدی محسوب می‌شود و به علت ایراد نقص عضو یا جراحتی که سبب قتل شده است به قصاص و دیه محکوم نمی‌گردد.» به سخن دیگر در این مورد فقط مجازات قتل عمدی که اشد از مجازات نقص عضو یا جراحت است، به مورد اجراء گذاشته می‌شود.

شایان ذکر است که این شیوه‌ی قانون‌گذار سال ۱۳۹۲ در این حکم را می‌توان از جهت دیگری به عنوان حکم تعدد اعتباری که در این قانون در باب حدود و قصاص ممکن است مجازات‌ها جمع و یا اشد باشد، اجرا می‌شود، نیز قابل توجیه به‌نظر می‌رسد. (ولیدی، ۱۳۹۳: ۴۳۵-۴۳۴) بنابراین «شاید دلیل تصریح به این ماده این باشد که چنانچه ضربه‌ی عمدی قبل از آن که منتهی به فوت شود، نقص عضو را به‌وجود آورد، موجب این شبهه می‌شود که علاوه بر مجازات قتل عمد، مجازات نقص عضو نیز باید اعمال شود. پس قانون‌گذار برای از بین بردن این شبهه، این ماده را تصویب کرده است.» (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰۱/۱)

دوم- در این ماده بر خلاف ماده ۲۹۶ مرتکب ممکن است مشمول بند (الف) ماده ۲۹۰ این قانون و یا سایر بندهای آن، حسب مورد باشد؛ مانند آن که کسی با گلوله به سر کسی شلیک کند و یا با چوب به قصد قتل به سر او بکوبد، اعم از این که قصد ایراد جنایت بر نفس داشته باشد یا نه. (آقائی نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۲)

سوم- برخی گفته‌اند؛ «مفهوم مخالف این ماده آن است که اگر نقص عضو و قتل، ناشی از دو ضربه باشد، قصاص عضو و قصاص نفس، هر دو جاری می‌شود. اصل در قصاص آن است که تداخل نباشد، مگر این‌که قطع اعضاء یا جراحات‌ها یا جراحات و قتل ناشی از یک ضربه باشد.» (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰۲/۱) اما این برداشت، اجتهاد در مقابل نصّ و تقدّم مفهوم ماده‌ی ۲۹۷ بر منطوق ماده‌ی ۲۹۹ است، که خلاف قواعد مسلّم عقلی و حقوقی است.

در حقوق اسلامی نیز بین فقیهان شیعه نسبت به حکم ماده‌ی ۲۹۷ تقریباً مخالفی وجود ندارد و همه به علاوه‌ی ابو حنیفه و شاگردانش از اهل سنّت (کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۳۰۴ و ۲۴۵/۷؛ شافعی ۱۴۰۳: ۱۲/۶؛ ابن قدامه، بی تا: ۴۰۳ و ۳۸۹/۹) قصاص طرف را منتفی دانسته، تصریح کرده‌اند که باید مجازات اغلظ و اشدّ اجرا شود. (حلی، ۱۴۰۵: ۵۹۴) دلیل ایشان هم صحیحی‌ابی عبیده حذاء از امام باقر (علیه السلام) است، که در آینده مورد بحث قرار می‌گیرد. اما شافعی به همان دلایلی که در صورت قبل گفته و نقد شد، معتقد است که جانی باید قبل از اعدام، به قصاص عضو محکوم شود. (کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۳۰۴ و ۲۴۵/۷؛ ابن قدامه، بی تا: ۴۰۳ و ۳۸۹/۹)

۳. تداخل جنایات در «قتل ناشی از جنایات‌های متعدّد و تعدد مادّی در جنایات عمدی»

این بحث در واقع مشتمل بر صورت‌های سوم و چهارم تداخل جنایات است، که در دو حوزه حقوق موضوعه و فقه جزایی بررسی می‌شود:

۱.۳. بررسی حقوقی قتل ناشی از جنایات‌های متعدّد

اگر مرتکب واحد، رفتار واحدی را علیه مجنی‌علیه به نحو عمدی اعمال نماید و بر خلاف ماده‌ی ۲۹۷، منتهی به جنایات متعدد بر اعضای مجنی‌علیه گردد (تعدّد معنوی)^۱ و در نهایت، موجب قتل وی شود، دو فرض متصور است؛ نخست این‌که اگر قتل، حاصل جمع همه‌ی جنایات عمدی ناشی از ضربه‌ی واحد باشد و به عبارت قانون، همه‌ی آنها مشترکاً موجب قتل او شود، چنان‌چه قتل مشمول تعریف جنایت عمدی باشد، مرتکب به رغم تعدد جنایات حاصله، فقط به قصاص نفس

۱. تعدد معنوی یک اصطلاح حقوقی است و منظور آن است که رفتار واحد، موجب عناوین مجرمانه‌ی متعدد و یا نتایج مجرمانه‌ی متعدد شود. قانون مجازات اسلامی، حکم تعدد معنوی در جرائم موجب تعزیر را در ماده‌ی ۱۳۱ و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۳۴ بیان نموده است. اما احکام تعدد معنوی در جنایات از شمول مواد فوق خارج و در فصل دوم از بخش اول از کتاب سوم (قصاص) قانون مجازات اسلامی، طی مواد ۲۹۶ الی ۳۰۰ درج شده (آقائی نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۱) و در این‌جا محل بحث است.

محکوم می‌شود. در ماده‌ی ۲۹۸ قانون مجازات اسلامی آمده است: «اگر کسی با یک ضربه عمدی، موجب جنایات متعدد بر اعضای مجنی‌علیه شود، چنانچه همه‌ی آنها به‌طور مشترک موجب قتل او شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، فقط به قصاص نفس محکوم می‌شود.» در این ماده، که به این شکل پیش از این سابقه نداشته است، به نوعی قاعده‌ی حقوقی «تعدد نتایج به معنای تعدد جرم نیست.» پذیرفته شده و قانون‌گذار اعلام کرده است که ملاک تعدد جنایات را تعدد فیزیکی می‌داند نه تعدد معنوی. بنابراین در این‌جا که فقط یک رفتار فیزیکی رخ داده است، هر چند نتایج متعددی دارد، ولی یک جرم محسوب و مرتکب تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود. (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰۲/۱)

اما فرض دوم در جایی است که قتل ناشی از همه‌ی جنایات حاصل از ضربه‌ی واحد نباشد، که حکم آن در این ماده، ناگفته است. برخی دانشیان حقوق در این خصوص نوشته‌اند؛ «به نظر می‌رسد با توجه به این که مرتکب در قبال قتل عمدی حتی اگر ناشی از یکی از جنایات باشد، به قصاص نفس محکوم می‌شود و با عنایت به این که بیش از یک ضربه وارد ننموده، باید دیه‌ی جنایاتی را که در وقوع قتل تأثیر نداشته‌اند، بپردازد. ولی نمی‌توان او را برای هر یک از جنایات غیر مؤثر در قتل، قصاص عضو نمود؛ مانند کسی که با یک ضربه‌ی چاقو، یکی از کلیه‌های مجنی‌علیه را ساقط می‌نماید، ولی مرگ بر اثر اصابت چاقو به قلب باشد. در این مثال، ضربه‌ی واحد منتهی به جنایات در عضو، شامل پارگی پوست، قطع کلیه و پارگی قلب شده و مرگ در اثر اصابت چاقو به قلب تشخیص گردیده است. با احراز عمدی بودن قتل، مرتکب به قصاص نفس محکوم می‌گردد، ولی در قبال جرح به پوست و قطع کلیه ظاهراً باید دیه پرداخت نماید. این برداشت از مفهوم مخالف ماده ۲۹۹ که در مقام بیان حکم تعدد مادی در جنایات عمدی است و مجازات مرتکب در مورد جنایاتی که در وقوع قتل نقشی نداشته‌اند را قصاص و پرداخت دیه تعیین نموده است، الهام می‌گیرد. در صورت عدم پذیرش این دیدگاه، سکوت قانونگذار در ماده ۲۹۸ را باید مجوز عدم تداخل جنایات و جواز صدور حکم به قصاص مرتکب جنایات وارده بر عضو علاوه بر قصاص نفس بدانیم.» (آقائی نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۴-۱۶۳) اما در این برداشت، راه حل دوم که در واقع تمسک به اصل عدم تداخل است، سخن درستی است ولی مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۹۹ حجت نیست؛ زیرا آن‌گونه که دانشیان اصول فقه، به‌درستی، گفته‌اند، موضوع در مفهوم با منطوق نباید متفاوت باشد و بر همین اساس به اتفاق مفهوم لقب را حجت ندانسته‌اند. (مظفر، ۱۴۳۰: ۱۸۲/۱) و همین، مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۹۹ را برای محل بحث با مانع مواجه می‌کند؛ چون مفهوم مخالف ماده ۲۹۹ هم مربوط به جایی است که ضربات متعددی وارد شده باشد ولی به تشخیص پزشکی قانونی همگی عامل قتل نشده‌اند. در حالی که صورت دوم ماده ۲۹۸ جایی است که جانی تنها یک ضربه وارد

کرده است ولی در نتیجه‌ی آن جنایات متعددی رخ داده و پزشکی قانونی نیز همه‌ی آن‌ها را سبب مرگ تشخیص نداده، گفته است، مثلاً، مرگ در اثر اصابت ضربه‌ی چاقو به قلب واقع شده است. با این تفسیر تحلیل آن دسته از دانشیان حقوق جزا نیز که ماده‌ی ۲۹۹ را مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۹۸ تلقی کرده، ولی نوشته‌اند؛ «اما از آن‌جا که اصولی‌ها مفهوم عدد را حجت نمی‌دانند، مفهوم ماده‌ی قبل با توضیح بیش‌تری در این ماده بیان شده است.» (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰۴/۱) قابل تأمل و مخدوش به نظر می‌آید، مضاف بر آن که عدم حجیت مفهوم عدد نزد دانشیان اصول، اجماعی نیست، (مظفر، ۱۴۳۰: ۱۸۰/۱) خصوصاً این که غالباً عدد، قید حکم است نه موضوع. در این‌جا نیز به نظر می‌رسد، تعداد ضربات مقید حکم و شرط تحقق تداخل یا عدم تداخل قصاص محسوب می‌شود.

۲.۳. بررسی حقوقی قتل ناشی از تعدد مادی در جنایت عمدی

ماده ۲۹۹ این موضوع را در چند صورت مطرح کرده است:

صورت اول: تأثیر برخی جنایات بر مرگ مجروح؛ اگر با تشخیص پزشکی قانونی تنها برخی از ضربات باعث مرگ شوند، جانی علاوه بر قصاص نفس، حسب مورد به قصاص عضو یا دیه‌ی جنایت نیز محکوم می‌شود، که به‌طور طبیعی قبل از اجرای قصاص نفس، مطالبه و اجرا می‌گردند.

صورت دوم: تأثیر مجموع ضربات بر مرگ مجروح؛ چنان‌چه بر اساس تشخیص پزشکی قانونی، علت مرگ، مجموع ضربات وارده باشد، در این صورت مطابق ذیل ماده‌ی بالا دو حالت پیش می‌آید: حالت اول: این که ضربات به‌صورت متوالی وارد شده باشند، که در چنین حالتی حکم یک ضربه را خواهند داشت و جانی تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود. حالت دوم: آن که ضربات با فاصله وارد شده باشند، که در این صورت، علاوه بر قصاص نفس، جانی به قصاص یا دیه‌ی عضوی که جنایت بر آن متصل به فوت نبوده است، نیز محکوم می‌گردد.

در تکمیل ماده‌ی بالا چند نکته گفتنی است:

نکته اول- در این‌جا پیش فرض قضیه، ارتکاب عمدی جنایات متعدد است که هر یک به صورت مستقل واجد ارکان مربوط است ولی به دلیل وحدت در رکن معنوی و قصد قتل، قانون‌گذار آن‌ها را یک ضربه تلقی کرده، جانی را از قصاص عضو یا دیه‌ی آن معاف دانسته است. و بر همین اساس چنان‌چه هر یک از ضربات در فاصله‌ی زمانی غیر متوالی وارد شود، در واقع جنایات مستقلی از نظر رکن معنوی و مادی محقق گردیده که به‌طور طبیعی نمی‌تواند نشان از یک قصد واحد داشته باشد. چنین تفاوتی در ارکان، از نظر قانون‌گذار مستلزم سرزنش پذیری متفاوت از ضربات متوالی است. (آقایی نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۴)

نکته دوم- هر چند در این جا و نیز صور قبلی تداخل جنایات، از اصطلاح‌های «جنایت عمدی»، یا «یک ضربه‌ی عمدی» یا «با ضربه‌های متعدد عمدی» استفاده شده و به طور معمول، مصداق فعل را متبادر به ذهن می‌کند، ولی با توجه به حکومت ماده‌ی ۲۹۵ ق.م.ا.، رفتار مرتکب در همه‌ی این موارد می‌تواند به شکل ترک فعل و یا ترکیبی از فعل یا ترک فعل باشد. (همان، ۱۶۶) ضمن این که هر چند قانون‌گذار تعبیر «ضربه به عضو» را رفتار فیزیکی قتل بیان کرده است و آن هم تبادر در معنای خاصی دارد و معمولاً با دست یا شیء دیگری انجام می‌شود، اما رفتار فیزیکی منحصر در این رفتار نیست، بلکه ممکن است اعمالی هم‌چون دادن سم یا دارو را نیز شامل شود. پس ضربه خصوصیتی ندارد. و این برداشت، نتیجه‌ی تنقیح مناط قطعی است، که در حجیت آن تردید و اختلافی بین دانشیان حقوق اسلامی و موضوعه نیست.

نکته سوم- بر اساس ظاهر این ماده زمان ورود ضربات در تعدد مجازات دخالت دارد؛ زیرا واژه‌ی «توالی» ظهور در توالی زمانی دارد؛ یعنی این که عرفاً میان ضربات فاصله نیافتد. بر این اساس فرضی که برخی ضربه‌ها متصل به مرگ بوده ولی برخی دیگر، متصل به قتل نباشد، یقیناً مورد نظر قانون‌گذار نیست؛ زیرا صرف نظر از این که با قواعد منطقی و حقوقی سازگاری ندارد، مشمول ماده‌ی بالا نیز نیست؛ زیرا بر اساس قسمت اول ماده، فرض محل بحث آن جایی است که ضربات همگی بدون فاصله وارد شده‌اند، ولی برخی از جنایات موجب قتل شده و برخی در واقع شدن قتل نقشی نداشته باشد. (زراعت، ۱۳۹۴: ۴۰۴/۱)

نکته چهارم- منظور از جنایت متصل به فوت جنایتی نیست که بلافاصله قبل از فوت رخ داده است، بلکه بر خلاف ظاهر ماده، جنایتی مورد نظر است که مؤثر در فوت باشد. پس اگر شخصی ضربه‌ای بر سر کسی وارد کرده و مجنی‌علیه بی‌هوش شود و پس از مدتی، ضربه‌ی دیگری به وی وارد کند بدون این که ضربه‌ی دوم تأثیری در قتل داشته باشد، نمی‌توان گفت این ضربه از آن جهت که متصل به فوت می‌باشد، فاقد مجازات است. (همان)

نکته پنجم- بر اساس ظاهر ماده‌ی بالا دیه‌ی عضو در جایی لازم است، که ضربه‌ها همه عمدی باشد. بنابراین حالتی که برخی ضربه‌ها عمدی و برخی غیر عمدی باشد، مشمول این ماده نمی‌شود (همان) و به‌طور طبیعی جانی باید پاسخ‌گوی تمام ضربات وارده حسب مورد باشد.

۳ بررسی فقهی هر دو صورت

با وجود آن که در این جا سخن از سه یا دو نظریه است، (صیمیری، ۱۴۲۰: ۳۶۹/۴؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷: ۵۹۵/۲؛ محقق حلی، ۱۴۱۸: ۲۹۳/۲؛ حسینی عاملی، بی تا: ۴۵۷/۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۱۹۳؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴: ۴۰۸/۴؛ اسدی حلی، ۱۴۰۷: ۱۵۱/۵؛ محقق خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۸۶/۷؛

محقق سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۷/۲۸) اما بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که در مجموع چهار نظریه در مسأله وجود دارد، که عبارت‌اند از:

۱. قصاص طرف مطلقاً در قصاص نفس داخل نمی‌شود و جانی هم به قصاص نفس و هم به قصاص عضو محکوم می‌گردد، خواه ضربات متعدد باشند یا یک ضربه زده شده باشد. (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۰۶/۳؛ محقق حلی، ۱۴۱۲: ۴۴۶/۳؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۱۱۳/۷؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۰۸؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۲۴۵/۷ و ۳۰۴؛ شافعی، ۱۴۰۳: ۱۲/۶) ادله‌ی استنادی این نظریه عبارت‌اند از:

دلیل اول- بر اساس ظاهر آیات «و الجروح قصاص»، (مانده، ۴۵) «و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره، ۱۹۴) و «و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به» (نحل، ۱۲۶) باید به همان اندازه که جنایت وارد شده است، قصاص صورت گیرد. و در این‌جا نیز هم به نفس و هم به اعضاء جنایت وارد شده است، لذا جانی باید نسبت به آن‌ها قصاص شود. ((ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۰۶/۳؛ ابن قدامه، بی تا: ۳۸۹/۹ و ۴۰۳؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۰۸)

دلیل دوم- عمل به مقتضای سبب: وقتی سبب در یک موضوعی متعدّد باشد؛ قطعاً مسبب نیز متعدّد خواهد بود؛ به‌عنوان نمونه وقتی یک نفر دو جنایت علیه دیگری مرتکب می‌شود، به‌طور طبیعی استحقاق دو مجازات را دارد، مگر دلیلی بر خلاف آن و مبتنی بر تداخل اسباب رسیده باشد. اما از آن‌جا که در محل بحث دلیل خاصی وجود ندارد، قصاص عضو یا جراحت در قصاص نفس تداخل نمی‌کنند. (محقق حلی، ۱۴۱۲: ۴۴۶/۳؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹: ۳۰۳/۷)

دلیل سوم- اجماع؛ در خلاف ادعا شده است که فقیهان امامیه، همگی عدم تداخل و لزوم قصاص عضو یا جراحت علاوه بر قصاص نفس را پذیرفته‌اند. (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۵)

دلیل چهارم- اخبار (همان) و سیره‌ی پیامبر (ص). (ابن قدامه، بی تا: ۳۸۹/۹ و ۴۰۳)

دلیل پنجم- استصحاب: به این صورت که وقتی جنایتی علیه اعضاء و نفس صورت می‌گیرد و یک قصاص انجام می‌شود، شک پیش می‌آید که حق قصاص مجنی‌علیه نسبت به جنایت دیگر ساقط شده است یا خیر؟ در این صورت، حق قصاص سابق، استصحاب و مانع تداخل جنایات می‌گردد. (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۳، ۴۴۵)

۲. قصاص طرف، مطلقاً در قصاص نفس تداخل می‌کند و جانی تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود، چه در ضربات متعدد و چه متحد. (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۶۳/۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۲۲/۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۲۰۲؛ حلی، ۱۴۰۵: ۵۹۴؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۲/۷) دلایل این عقیده عبارت‌اند از:

الف) اخبار: دو روایت در این‌جا مورد استناد قرار گرفته است:

روایت اول - صحیح‌ه‌ی اُبی عبیده حذاء از امام باقر (علیه السلام)؛ که می‌گوید؛ از امام باقر (علیه السلام) در مورد شخصی که با عمود فسطاط یک ضربه بر سر دیگری زده، و در نتیجه سر فرد مضروب تا مغز شکافته و عقل او از بین رفته است، سؤال کردم. امام فرمودند: اگر فرد مجروح نماز خود را نمی‌فهمد و در صحبت کردن عادی نیز متوجه گفته‌های خود نمی‌شود، یک سال صبر می‌شود، اگر در این خلال بمیرد، ضارب قصاص می‌شود؛ ولی اگر نمرده و عقل او برگردد، ضارب به پرداخت دیه‌ی اِزاله‌ی عقل از اموال خودش محکوم می‌شود. گفتیم: آیا برای شکافی که در سر او ایجاد شده است، دیه ندارد؟ فرمودند: نه، چون یک ضربه بیش‌تر زده است ولی این یک ضربه دو جنایت ایجاد کرده است. بر همین اساس به سنگین‌ترین دیه محکوم می‌شود. و اگر دو ضربه زده است به گونه‌ای که دو جنایت به دنبال آورده است، به هر دو جنایت محکوم می‌شود، مگر این‌که موجب مرگ شود، که در این صورت، ضارب فقط قصاص می‌شود. و اگر سه ضربه زده و سه جنایت ایجاد کرده باشد، به سه جنایت، هر چه باشد، محکوم می‌شود، مگر آن‌که بمیرد. و اگر ده ضربه وارد کرده، که منجر به ده جنایت شده باشد، به ده مجازات محکوم می‌شود، هر چه که باشد.^۱

(مجلسی، ۱۴۰۶: ۵۴۳/۱۶؛ همو، ۱۴۰۴: ۱۱۳/۲۴؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۳۲۵/۷) در برخی از نسخ، در آخر روایت «ما لم یکن فیها الموت» (صدوق، ۱۴۱۳: ۱۳۲/۴) یا «ما لم یکن فیها الموت فیقاد به ضاربیه قال فإن ضربته عشر ضربات فجنین جنایة واحدة الزمته تلك الجنایة التي جنيتها العشر ضربات» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۳۶۷/۲۹) یا «ما كان إلا أن يكون فیهما الموت فیقاد به ضاربیه، و کذا إن ضرب ثلاث ضربات فجنین ثلاث جنایات.» (همو، ۱۴۱۲: ۵۳۲/۸) یا «إلا أن يكون فیها الموت فیقاد به ضاربیه بواحدة و تطرح الأخری» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵: ۶۴۳/۳) آمده است، که به نوعی دلیل انحصار مجازات در قصاص نفس در فرض وقوع مرگ در نتیجه‌ی جنایات متعدد محسوب

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبيدَةَ الحذاء قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن رجلٍ ضربَ رجلًا بعمودٍ فسطاطٍ على رأسه ضربةً واحدةً فأجافه حتى وصلت الضربة إلى الدماغ فذهب عقله فقال إن كان المضرُوب لا يعقل منها الصلابة ولا يعقل ما قال ولا ما قيل له فإنه ينتظر به سنة فإن مات فيما بينه وبين السنة أقيده به ضاربُهُ وإن لم يمُت فيما بينه وبين السنة ولم يرجع إليه عقله أعرم ضاربُهُ الدية في ماله لذهاب عقله قلت له فما ترى عليه في الشجة شيئاً قال لا لأنه إنما ضربهُ ضربةً واحدةً فجننت الضربة جنایتين فالزمهُ أخلط الجنایتين و هي الدية ولو كان ضربهُ ضربتين فجننت الضربتان جنایتين للزمته جنایة ما جننتا ما كانتا إلا أن يكون فیهما الموت فیقاد به ضاربیه [بواحدة] و تطرح الأخری قال و قال فإن ضربهُ ثلاث ضربات واحدة بعد واحدة فجنین ثلاث جنایات الزمته جنایة ما جننت الثلاث كائنة ما كانت ما لم یکن فیها الموت فیقاد به ضاربیه قال و قال فإن ضربهُ عشر ضربات فجنین جنایة واحدة الزمته تلك الجنایة التي جنيتها العشر ضربات [كائنة ما كانت].»

می‌شود. البته تفاوت‌های دیگری هم در نسخ مختلف وجود دارد، که اهمیت چندانی ندارند. (طباطبائی بروجردی، ۱۴۲۹: ۷۱۶/۳۱)

در بحث دلالتی روایت فوق باید گفت که مطابق با مفاد این روایت، اگر مضروب فوت کند، ضارب تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود، خواه یک ضربه وارد کرده باشد یا ضربات متعدد. به عبارت دیگر، با وقوع فوت مضروب، ضارب تنها به قصاص نفس محکوم می‌گردد و از قصاص عضو معاف است و در واقع جنایت علیه اعضاء نیز در ضمن قصاص نفس جبران می‌شود. ممکن است گفته شود که موضوع این روایت، دیه است و ارتباطی با مسأله‌ی قصاص ندارد. اما باید توجه داشت که علت ذیل روایت عمومیت دارد و از این جهت مشکلی در متن روایت وجود ندارد. (موسوی خوئی، ۱۴۲۲: ۲۵/۲)

اما در نقد روایت مذکور می‌گوئیم که مشهور فقهای امامیه از عمل و إفتاء مطابق مفاد این صحیحه، دست‌کم در موضوع تداخل قصاص طرف در قصاص نفس اجتناب کرده‌اند، (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۴۵۷/۱۰؛ خمینی، ۱۳۹۰: ۵۸۸/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۴۳) که مطابق رأی مشهور، موجب تضعیف سند حدیث می‌شود. بنابراین روایت مزبور توان معارضه با مستندات قائلین به مطلق تداخل و نیز طرف‌داران تفصیل را ندارد؛ (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۴۳) زیرا سند این روایت ضعیف است، درحالی‌که اسناد روایات مورد استناد دیگران، از اعتبار کافی برخوردار است.

روایت دوم- روایات متعددی (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۱۲۶/۲۹) که مثله را ممنوع دانسته‌اند حتی اگر قاتل آن را انجام داده باشد؛ مانند روایت عبد الله بن جعفر از حضرت امیر (علیه السلام) که بعد از ضربت خوردن و إسارت ابن ملجم مرادی فرمودند؛ این اسیر را زندانی کنید و به او اطعام نمائید و با او به نیکی رفتار نمائید. پس اگر زنده ماندم، خودم بر این که با او چطور رفتار شود، بر دیگران مقدم هستم؛ اگر خواستم قصاص می‌کنم یا او را می‌بخشم یا با او مصالحه می‌نمایم. و اگر از دنیا رفتم اختیار با شما است؛ پس اگر تصمیم گرفتید او را بکشید، مثله‌اش نکنید. (همو، ۱۴۱۴: ۲۹/۱۲۷؛ حمیری، ۱۴۱۳: ۱۴۳). یا در نقل دیگری فرمودند؛ مبدا پس از من و به استناد کشته شدنم دست به کشتار بزنید. بدانید جز کشته‌ی من کسی دیگر نباید کشته شود. درست بنگرید! اگر من از ضربت او از دنیا رفتم، او را تنها یک ضربت بزنید، و دست و پا و دیگر اعضای او را مبرید؛ زیرا که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمودند: «بپرهیزید از بریدن اعضای مرده، هر چند سگ دیوانه باشد.» سپس به سمت فرزندش [امام] احسن (علیه السلام) رو کرده و فرمودند: ای عزیزم! تو ولیّ امر و ولیّ دم بعد از من هستی، پس اگر ببخشی اختیار با توست و اگر خواستی قصاص کنی، به جای یک ضربه‌ای که او به من زده است تنها یک ضربه بزن و در قصاص اسراف مکن. (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۱۲۸/۲۹؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۱۲/۳)

از لحاظ دلالتی؛ اطلاق نهی از تمثیل یا حتی تحریق و خفه کردن، که در برخی متون آمده است، (عاملی، ۱۴۱۰: ۹۱/۱۰) نشان می‌دهد که اقدام قاتل به چنین عملی، مجوز انجام آن نمی‌شود و اولیاء مقتول در نهایت می‌توانند با شمشیر قصاص کنند، (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۱۲۸/۲۹) ولی حق مقابله‌ی به مثل را ندارند. این‌ها همه نشان می‌دهد که قصاص طرف در قصاص نفس تداخل می‌کند. گفتنی است که ابن جنید معتقدند؛ به حکم آیه‌ی «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره، ۱۹۴) اگر قاتل با مثله موجب قتل شده باشد، اولیاء دم می‌توانند به شرط اطمینان نسبت به عدم تجاوز از حدود، با وی همین‌طور رفتار کنند. (اشتهاردی، ۱۴۱۶: ۳۷۱) اما این قول علی‌رغم آن‌که حرف آبرومند و نزدیک به ثوابی است، بر خلاف اتفاق آراء فقیهان مبنی بر ممنوعیت مثله است. (عاملی، ۱۴۱۰: ۹۲/۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۵۴/۹)

در مقام نقد روایات فوق الذکر؛ به نظر می‌رسد که این روایات تمام نباشند؛ چون ممکن است وجه ممنوعیت تمثیل به دلیل زشتی خود عمل باشد، نه به دلیل تداخل قصاص طرف در قصاص نفس. شاهد این ادعا نیز آن‌که اولاً- در روایات بالا، مثله حتی برای سگ‌ها نیز ممنوع شده است. و ثانیاً- برخی، در صورتی که قاتل اقدام به مثله کند، گفته‌اند؛ مقتول می‌تواند اول دست او را قطع کند و بعد او را قصاص نماید. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۲/۷) بنابراین روایات مزبور اخصّ از مدعا هستند و نمی‌توانند دلیل محکمی برای تداخل محسوب شوند. نقد بالا را برخی از فقیهان نیز مطرح کرده‌اند. (تبریزی، ۱۴۲۶: ۶۰)

ب) اجماع: مضاف بر این‌که برخی در این خصوص ادعای اجماع کرده‌اند، (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۶۵/۴۲) برخی هم آن را مقتضای مذهب شیعه دانسته‌اند. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۲/۷)

اما اجماع مذکور، اگر تمام باشد، که نیست (موسوی خوئی، ۱۴۲۲: ۲۵/۲) مدرکی است. و اما ادعای شیخ با وجود اختلاف نظر بین دانشیان فقه امامیه، به روشنی مخدوش است.

۳. اگر ضربات وارده، متعدد باشد، قصاص طرف در قصاص نفس تداخل می‌کنند، ولی چنان‌چه جانی یک ضربه بیشتر وارد نکرده باشد، و در نتیجه‌ی آن، هم عضوی از بدن زائل شده و هم مجنی‌علیه از بین رفته باشد، جانی تنها به قصاص نفس محکوم می‌شود؛ مانند آن‌جا که شخصی یک ضربه بر سر فردی وارد آورده و به دنبال آن، هم عقل وی از بین برود و هم فوت کند. (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۷۱؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۹۸/۱۵؛ همو، ۱۴۱۰: ۹۲/۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱۹۹/۲؛ همو، ۱۴۲۰: ۴۳۳/۵؛ همو، ۱۴۲۱: ۳۳۷؛ موسوی خوئی، ۱۴۲۲: ۲۶/۲) مستندات این فتوا به شرح زیر است:

الف) روایات: که عبارت‌اند از:

روایت اول - روایت محمد بن قیس؛ علی از پدرش و او از ابن ابی عمیر از محمد بن حمزه از محمد بن قیس از یکی از ایشان (امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) نقل می‌کنند که در خصوص فردی که چشم کسی را درآورده و بینی و دو گوش او را قطع کرده و سپس او را به قتل رسانده بود، فرمودند: اگر این جرائم با ضربات متعدد انجام شده است، ابتدا به قصاص طرف محکوم شده و سپس اعدام می‌گردد، ولی اگر با یک ضربه صورت گرفته است، گردنش زده می‌شود [اعدام می‌گردد]. و قصاص طرف در مورد او اجرا نمی‌گردد. (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۵۲/۱۰)

در خصوص سند این حدیث گفتنی است؛ اولاً - حدیث، در برخی متون (صدوق، ۱۴۱۳: ۱۳۰/۴) بدون ذکر سند نقل شده است. ثانیاً - آن گونه که برخی اصحاب رجال (خواجه‌نوی مازندرانی، ۱۴۱۳: ۸۰-۷۹؛ بحر العلوم، ۱۴۰۵: ۱۳۹/۴) گفته‌اند؛ محمد بن قیس بین چهار نفر مشترک است؛ دو نفر از آن‌ها ثقه هستند، که عبارت‌اند از: محمد بن قیس اُسدی أبو نصر، و محمد بن قیس بجلی أبو عبد الله. این دو نفر از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) حدیث نقل می‌کنند. البته امتیاز محمد بن قیس اُسدی ابونصر این است که ابن ابی عمیر^۱ از او روایت نقل می‌کند. نجاشی نوشته‌اند: «محمد بن قیس أبو نصر الأُسدی أحد بنی نصر بن قعین بن الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اُسد، وجه من وجوه العرب بالكوفه، و كان خصيصاً بعمر بن عبد العزيز، ثم يزيد بن عبد الملك و كان أحدهما أنفذه إلى بلاد الروم في فداء المسلمين، روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام. و له كتاب في قضايا أمير المؤمنين عليه السلام. و له كتاب آخر نوادر. و لنا محمد بن قيس البجلي و له كتاب يساوي كتاب محمد بن قيس الأُسدي.» (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۲۳) و امتیاز محمد بن قیس بجلی نیز این است که اولاً؛ همچون محمد بن قیس اُسدی ابونصر کتابی با موضوع قضاوت‌های امیر المؤمنین (علیه السلام) دارد. و ثانیاً؛ عاصم بن حمید^۲ از ایشان حدیث نقل می‌کند. نجاشی در مورد ایشان نوشته‌اند: «محمد بن قیس الکوفی البجلي،

۱. محمد بن ابی عمیر از بزرگان اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است. قدر و منزلت و وثاقت ایشان به قدری است که مراسم ایشان ارزش روایات مسند را دارد؛ یعنی اگر ایشان سلسله‌ی روایان حدیث را کامل نکنند، مانند آن است که روایتی را با ذکر تمام روایان نقل کنند. (منسوب به امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶: ۱۵-۹) ایشان از اصحاب اجماع هستند، (صدوق، ۱۴۰۹: ۴۲۱/۶) که در علم رجال به گروه ویژه‌ای از روایان احادیث در سده‌های دوم و سوم هجری قمری اطلاق می‌شود و از بزرگان پرورش یافته مکتب امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا (علیهم السلام) به شمار می‌روند و بر تصدیق روایات‌شان و نیز مقام علمی و فقاہتشان اجماع شده است.

۲. آن گونه که برخی اصحاب رجال نوشته‌اند: «عاصم بن حمید الحنات الحنفی أو الجعفی (علّامه حلّی، ۱۴۱۱ الف: ۲۴۶) [أبو الفضل، مولی، کوفی، ثقه، عین، صدوق، روى عن أبي عبد الله عليه السلام. له كتاب، أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن بن فضال قال: حدثنا محمد بن عبد الحميد، عن عاصم بكتابه (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۲) ایشان صاحب کتاب و اصل در حدیث و از جمله صاحبان اصول اربع‌مأه با سلسله سند خاص و اصول الستة عشر هستند. (نوری، ۱۴۱۷: ۶۰/۱) (اصل در حدیث بر بخش خاصی از کتب حدیث اطلاق

ثقه، عین، کوفی، روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام. له کتاب القضا یا المعروف، رواه عنه عاصم بن حمید الحناط، و یوسف بن عقیل و عبید ابنه. «همان) برخی دیگر از اصحاب رجال گفته‌اند: «محمد بن قیس البجلی، کوفی، أسند عنه، صاحب المسائل التي یرویها عنه عاصم بن حمید، مات سنه إحدى و خمسين و مائه.» (طوسی، ۱۴۲۷: ۲۹۳) سومین آن‌ها محمد بن قیس أسدی مولی بنی نصر است که مورد ستایش قرار گرفته ولی توثیق نشده است، کما این که معلوم نیست از کدام امام معصوم حدیث نقل می‌کند. و بالأخره محمد بن قیس أبو أحمد است که تنها از امام باقر (علیه السلام) روایت نقل می‌کند و ضعیف است. اما در این جا دو نفر اخیر منظور نیستند؛ چون در روایت آمده است: «عن احدهما»؛ یعنی از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام). و محمد بن قیس مولی بنی نصیر که معلوم نیست از کدام امام نقل می‌کند و محمد بن قیس أبو أحمد نیز تنها از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند. بنابراین ترکیب «عن احدهما» در مورد هیچ‌یک درست نیست. و اما از بین محمد بن قیس اسدی ابو نصر و محمد بن قیس بجلی ابو عبدالله نیز ظاهراً مراد اولی (محمد بن قیس اسدی ابو نصر) است؛ زیرا ابن ابی عمیر از ایشان نقل کرده است. ولی در عین حال هر کدام ایشان که باشد، لطمه‌ای به اعتبار سند وارد نمی‌کند. با این اوصاف، اشتراک هر چند در احادیث دیگر چالشی برای حجیت روایت محسوب می‌شود، ولی در اینجا قطعاً (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۹۴/۱۶) یا شاید (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۴۶/۱۳) مشکلی ایجاد نکرده و حدیث از جهت سند مخدوش نباشد. مضاف بر این که هم شیخ صدوق و هم شیخ طوسی آن را در منابع گذشته نقل کرده‌اند و بر همین اساس، برخی این روایت را حسن مانند صحیح به شمار آورده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۳۸۲/۱۰)

اما درباره‌ی متن و دلالت آن بر ادعای شیخ و هم‌فکران ایشان، روایت به قدری روشن است که جای هیچ‌گونه سخنی را باقی نمی‌گذارد. فقط تعارض این حدیث با دو صحیحی قبل و نیز با صحیحی ابراهیم بن عمر از امام صادق (علیه السلام)^۱، است، (محقق حلی، ۱۴۱۲: ۴۴۶/۳) که مردود می‌باشد؛ چون تعارض آن‌ها کلی نیست و این دو دسته روایت، قابل جمع‌اند.

می‌شود ولی کتاب شامل همه نوع نوشته‌ای حدیثی می‌باشد. اصل در واقع به همان معنای لغوی آمده است؛ زیرا کتاب حدیث، اگر عین سخن ائمه (ع) باشد، وجود چنین احادیثی برای کسانی که می‌خواهند مطلبی در مورد آن حدیث بنویسند، وجودی ابتدایی و اصلی است به همین دلیل به این گونه مجموعه‌ها اصل می‌گویند (طهرانی، بی تا: ۱۲۶/۲) کتاب ایشان مورد اعتماد محمدون ثلاث (محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه قمی، محمد بن حسن طوسی) قرار گرفته است. ایشان با عنوان (عاصم بن حمید) در اسناد سیصد و هشتاد روایت و با عنوان (عاصم بن حمید الحناط) در اسناد یازده روایت و با عنوان (عاصم الحناط) در اسناد یک روایت نقش دارد. (سبحانی، ۱۴۲۴: ۲۸۵/۲)

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ غَمْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ وَ فَرَجُهُ وَ انْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَ هُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَارٍ. (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۳۶۵/۲۹؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۹۴/۱۸)

روایت دوم- روایت حسنه یا مانند صحیحی (مجلسی، ۱۴۰۶: ۳۸۲/۱۰) حفص بن بختری؛ که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره شخصی پرسیدم که ضربه‌ای بر سر دیگری زده است و به دنبال آن گوش و چشم او از بین رفته، زبانش هم به لکنت افتاده و سپس مرده است. حضرت در جواب فرمودند؛ اگر با ضربات متعدد و متوالی صورت گرفته است، اول قصاص عضو و سپس کشته می‌شود ولی اگر همه‌ی این حوادث در نتیجه‌ی یک ضربه واقع شده است، اعدام می‌گردد و برای او رأی به قصاص عضو صادر نمی‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۵۴۳/۱۶؛ همو، ۱۴۰۴: ۱۱۳/۲۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۶۲/۴۲؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۵۳/۱۰)

وضوح متن این روایت، جایی برای اجتهاد باقی نمی‌گذارد، مگر نسبت به تعارض آن با روایات مورد استناد گروه دوم و صحیحی ابراهیم بن عمر، که مانند روایت قبل مرتفع می‌شود. البته ممکن است گفته شود که این روایت ظاهراً مربوط به مسأله‌ی قتل در نتیجه‌ی سرایت است و ارتباطی با دو صورت محل بحث ندارد؛ چون سؤال کننده گفته است «ثمّ مات» و ظاهر این عبارت نشان می‌دهد که مرگ در نتیجه‌ی ضربه‌ی دیگری نبوده و سرایت ضربات قبلی به جان، باعث مرگ شده است. (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۲/۴۲) اما این برداشت درست نیست؛ زیرا جواب امام عمومیت دارد (همان) و به گونه‌ای است که اختصاص از آن برداشت نمی‌شود و مورد هم نمی‌تواند مخصّص باشد.

ب) آیات: ابن ادريس و دیگران برای اثبات مطلق عدم تداخل اقامه کرده اند؛ زیرا مطابق مفاد آنها، به همان مقدار که تعدی صورت گرفته است، باید پاسخ داده شود. بنابراین اگر یک ضربه وارد شده است، تنها یک قصاص (قصاص نفس) انجام می‌شود، ولی اگر ضربات و جنایات، متعدد باشند، باید پاسخ متقابل و مقتضی داده شود و علاوه بر قصاص نفس و قبل از آن، باید قصاص عضو نیز صورت گیرد. (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۹۴/۱۶)

ج) استصحاب: (همان) اما باید توجه داشت که استصحاب در این جا تنها عدم تداخل در ضربات متعدد را ثابت می‌کند، و در محل بحث و خصوص تداخل در تعدد جنایات با یک ضربه کارآمد نیست؛ چون یقین سابق به تعدد مجازات‌ها محرز نیست؛ زیرا وقتی تنها یک ضربه وارد می‌شود ولی چند جنایت روی می‌دهد، استحقاق و لزوم چند مجازات، یقینی نیست تا بعد از اجرای قصاص عضو و تردید در جواز قصاص نفس، استصحاب شود.

۴. توقف؛ در کتاب مختلف، باتوجه به آن که ایرادی بر عقیده‌ی ابن ادريس وارد نشده است، نویسندگان در این مسأله خود را از متوقفین دانسته، و به‌طور قطعی به هیچ‌کدام از سه قول بالا گرایش پیدا نکرده است. (علّامه حلّی، ۱۴۱۳: ب: ۴۰۱/۹) در مختصر (محقق حلّی، ۱۴۱۸: ۲۹۳/۲) نیز تنها به ذکر اقوال بسنده شده است، به گونه‌ای که از آن توقف بر می‌آید، بر همین اساس در جواهر این عقیده به محقق حلّی نسبت داده شده است. (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۴/۴۲) ظاهراً این نظریه به

آن خاطر بیان شده است که از یک طرف، روایات مورد استناد اطراف مختلف، متعادل و خالی از وجوه ترجیح‌اند. و از طرف دیگر دلائل ابن ادریس و هم‌فکرانش هم قاطع نیستند و در اندازه‌ی احتمال، ارزش دارند.

اما این عقیده، دست کم با مبانی اصولی جناب علامه هم‌خوانی ندارد؛ چون ایشان ضمن مخالفت با نظریه‌ی توقف در مسأله‌ی تعارض أدله (علامه حلی، ۱۴۰۴: ۲۳۱) تصریح کرده‌اند که در موارد تعادل روایات، باید به دلیل راجحی، که یکی از وجوه متعدد، مختلف و فراوان ترجیح را دارا است و خود ایشان در برخی کتب‌شان بیش از دیگران و مفصل به آن پرداخته‌اند، (همو، ۱۴۲۵: ۵۰۸/۵-۲۸۵) عمل کرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

۱. اطلاق ماده ۲۹۶ فعلی دقیق نیست و باید با اضافه کردن تبصره‌ای ذیل آن، به شرح زیر اصلاح و بازنویسی شود:

۲. «اگر کسی، عمداً جنایتی را بر عضو فردی وارد سازد و وی به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود، در غیر این صورت، قتل شبه‌عمدی است و مرتکب علاوه بر قصاص عضو، به پرداخت دیه نفس نیز محکوم می‌شود.

تبصره: اگر کسی انگشتان فرد دیگری را قطع کند و او در نتیجه‌ی سرایت، فوت کند، چنانچه ابزار قطع و رفتار مرتکب غالباً چنین نتیجه‌ای را در پی داشته باشد، و جانی نیز از این فرایند آگاه باشد، قصاص نفس برای ضارب لازم می‌شود، و گرنه به قصاص عضو و دیه‌ی کامل نفس محکوم می‌گردد.»

۳. در خصوص مواد ۲۹۸ و ۲۹۹ نیز گفتنی است؛ مضاف بر این که دلائل استنادی نظریه‌ی عدم تداخل مطلق در قتل ناشی از جنایات‌های متعدد و تعدد مادی در جنایات عمدی از استحکام لازم برخوردارند، حکم مزبور موافق اصل عدم تداخل اسباب نیز هست. بنابراین از این جهت مشکلی نیست. تنها اطلاق این عقیده قابل تأمل است؛ زیرا عرف، وحدت ضربه را یک سبب و تعدد ضربات را اسباب مختلف به‌شمار می‌آورد و اعتقاد به عدم تداخل در آن‌جا که یک ضربه چند جنایت از خود بر جای گذاشته است، با برداشت عرف و نیز لسان ارشادی روایات محمد بن قیس و حفص بن بختری منافات داشته و قابل قبول نیست. گفتنی است که این روایات توان تقیید اطلاق آیات مورد استناد گروه اول را دارند و لذا لازم نیست به دلیل تعارض با آیات، از درجه‌ی اعتبار ساقط شوند؛ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲۴/۲۷) چون مراد از روایات عدم اعتماد به احادیث معارض با قرآن، تعارض

کلی است نه جزئی. با این بیان، نظریه‌ی سوم نیز مخالف با اصل بالا نیست؛ چون در تعدد اسباب عرفی، تداخل صورت نمی‌گیرد، و آلا اگر یک ضربه وارد آید هر چند جنایات مختلفی به‌بار آورد، عرف آن را یک سبب و یک مسبب محسوب کرده و نظریه‌ی تداخل را در این جا بی‌معنی می‌داند. شایان ذکر است که در این جا تداخل مسببات هم رخ نمی‌دهد؛ چون تداخل مسببات، فرع تداخل اسباب است که در فرض مسأله واقع نشده است. و در تعدد ضربات هم که اسباب متعدّداند، چند قصاص برای مرتکب پیش‌بینی شده است. در این جا فقط تفصیل ذیل ماده‌ی ۲۹۹ باقی می‌ماند، که قابل تأمل است. توضیح مطلب آن که در روایت بالا (روایات محمد بن قیس و حفص بن بختری) که عرف و عقل نیز آن را تائید می‌کند و بر همین اساس، لسان آن‌ها ارشادی تلقی شد، مطلق تعدد ضربات را موجهی برای تعدد قصاص دانستند و قید دیگری در موضوع وارد نکردند. اما در ماده‌ی بالا مقرر داشته است «لکن اگر قتل به وسیله مجموع جنایات پدید آید، در صورتی که ضربات به صورت متوالی وارد شده باشد در حکم یک ضربه است. در غیر این صورت به قصاص یا دیه عضوی که جنایت بر آن، متصل به فوت نبوده است نیز محکوم می‌گردد.» که در متون فقهی نیامده است، مگر عده‌ی اندکی که بر این موضوع مهر تأیید زده، و دلیل آن را نیز ظاهر دانسته‌اند. (موسوی خوئی، ۱۴۲۲: ۲۵/۲) ممکن است عرف و قاعده‌ی تفسیر به نفع متهم، بهانه‌ی این قید محسوب شوند و ادعا گردد که در چنین مواردی به حکم عرف و کم کردن مجازات متهم، ضربات متعدد، در حکم یک ضربه و یک سبب به‌شمار می‌آیند. ولی معلوم است که هم عرف و هم قاعده‌ی تفسیر به نفع متهم، تنها در جایی اعتبار دارند که دلیل شرعی بر خلاف آن‌ها به‌دست نیامده باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد که قانونگذار در کنار حفظ کامل ماده ۲۹۸ تنها باید به صدر ماده‌ی ۲۹۹ اکتفاء کرده و ذیل آن را حذف کند. بنابراین پیشنهاد می‌شود؛ متون زیر جای‌گزین مواد بالا شوند:

ماده‌ی ۲۹۸: «اگر کسی با یک ضربه عمدی، موجب جنایات متعدد بر اعضای مجنی‌علیه شود، چنانچه همه آنها به‌طور مشترک موجب قتل او شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد فقط به قصاص نفس محکوم می‌شود و آلا حسب مورد به قصاص عضو نیز محکوم می‌گردد.»

ماده ۲۹۹ - «اگر کسی با ضربه‌های متعدد عمدی، موجب جنایات متعدد و قتل مجنی‌علیه شده و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، چنانچه برخی از جنایات موجب قتل شود و برخی در وقوع قتل نقشی نداشته باشند، مرتکب علاوه بر قصاص نفس، حسب مورد، به قصاص عضو یا دیه جنایتهایی که تأثیری در قتل نداشته است، محکوم می‌شود.

تبصره- احکام مقرر در مواد (۲۹۶)، (۲۹۷)، (۲۹۸) و (۲۹۹) در مواردی که جنایت یا جنایات ارتكابی به قسمت بیشتری از همان عضو یا اعضای دیگر مجنی‌علیه سرایت کند نیز جاری است.»

منابع

- ابن أبي جمهور أحصائي، محمد بن زين الدين (٥١٤٠٥ ق.)، **عوالي اللئالي العزيزيه في الأحاديث الدينيه**، جلد سوم، چاپ اول، قم: دار سيّد الشهداء.
- ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي (٥١٤١٣ ق.)، **من لا يحضره الفقيه**، جلد چهارم، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي (٥١٤٠٩ ق.)، **من لا يحضره الفقيه (ترجمه)**، مترجم علي اكبر غفاري، محمدجواد و صدر بلاغي، جلد ششم، چاپ اول، تهران: نشر صدوق.
- ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي (١٣٧٩)، **مناقب آل أبي طالب عليهم السلام**، جلد سوم، چاپ اول، قم: علامه.
- ابن قدامه، عبدالله بن أحمد (بي تا)، **المغني**، جلد نهم، بيروت: دار الكتاب العربي.
- ابن قدامه مقدّسي، عبدالرحمن بن أبي عمر (بي تا)، **الشرح الكبير على متن المقنع**، جلد نهم، بيروت: دار الكتاب العربي.
- اردبيلي (مقدّس)، احمد بن محمّد (٥١٤٠٣ ق.)، **مجمع الفائده و البرهان في شرح ارشاد الأذهان**، جلد سيزدهم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- اسدي حلي، جمال الدين احمد بن محمد (٥١٤٠٧ ق.)، **المهذب البارع في شرح المختصر النافع**، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤١٠ ق.)، **ارشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان**، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤١١ ق. الف)، **إيضاح الاشتباه**، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤١١ ق. ب)، **تبصره المتعلمين في أحكام الدين**، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤٢٠ ق.)، **تحرير الأحكام الشرعيه على مذهب الإماميه**، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤٢١ ق.)، **تلخيص المرام في معرفه الأحكام**، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- اسدي حلي (علامه)، حسن بن يوسف (٥١٤١٣ ق. الف)، **قواعد الأحكام في معرفه الحلال و الحرام**، جلد سوم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.

- اسدی حلی (علّامہ)، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ھ ق.ق.)، **مبادئ الوصول إلى علم الأصول**، چاپ اول، قم: المطبعة العلمیہ.
- اسدی حلی (علّامہ)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ھ ق.ق.ب.)، **مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه**، جلد نہم، چاپ دوم، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی.
- اسدی حلی (علّامہ)، حسن بن یوسف (۱۴۲۵ھ ق.ق.)، **نہایہ الوصول الی علم الأصول**، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مؤسسہ الامام الصادق (علیہ السلام).
- اشتہاردی، علی پناہ (بی تا)، **تقریرات فی اصول الفقہ**، چاپ اول، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی.
- اشتہاردی، علی پناہ (۱۴۱۶ھ ق.ق.)، **مجموعہ فتاوی ابن جنید**، چاپ اول، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی.
- اصفہانی (فاضل ہندی)، محمد بن حسن (۱۴۱۶ھ ق.ق.)، **کشف اللثام و الإیہام عن قواعد الأحکام**، جلد یازدہم، چاپ اول، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳)، **مطرح الأنظار**، جلد دوم، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- آقائی نیا، حسین (۱۳۹۴)، **حقوق کیفری اخصاصی جرائم علیہ اشخاص (جنایات)**، چاپ چہارم، تہران، نشر میزان.
- بروجردی، آقا حسین (۱۳۸۶)، **جامع أحادیث الشیعه**، جلد سی و یکم، چاپ اول، تہران: انتشارات فرهنگ سبز.
- بحر العلوم بروجردی، سید مہدی (۱۴۰۵ھ ق.ق.)، **الفوائد الرجالیہ**، جلد چہارم، چاپ اول، تہران: مکتبہ الصادق.
- بنی فضل، مرتضی بن سیف علی (۱۴۲۲ھ ق.ق.)، **مدارک تحریر الوسیلہ (الصوم)**، چاپ اول، تہران: مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سرہ.
- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۶ھ ق.ق.)، **تنقیح مبانی الأحکام - کتاب القصاص**، چاپ دوم، قم: دار الصدیقہ الشہیدہ سلام اللہ علیہا.
- حائری طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ھ ق.ق.)، **ریاض المسائل**، جلد شانزدہم، چاپ اول، قم: مؤسسہ آل البیت (ع).
- حائری طباطبائی، سید علی (۱۴۰۹ھ ق.ق.)، **الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع** (حدیقہ المؤمنین)، جلد سوم، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانہ آیہ اللہ مرعشی نجفی قدس سرہ.

- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق.هـ.)، **تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه**، جلد بیست و هفتم و بیست و نهم، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق.هـ.)، **هدایه الأئمه**، جلد هشتم، چاپ اول، مشهد: آستانه الرضویه المقدسه.
- حسینی حلبی (ابن زهره) حمزه بن علی (۱۴۱۷ق.هـ.)، **غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع**، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام.
- حسینی روحانی قمی، سید صادق (۱۴۱۲ق.هـ.)، **فقه الصادق علیه السلام**، جلد بیست و ششم، چاپ اول، قم: دار الکتب- مدرسه‌ی امام صادق علیه السلام.
- حسینی عاملی، سید جواد (بی تا)، **مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه**، جلد دهم، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق.هـ.)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد چهارم، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق.هـ.)، **المختصر النافع فی فقه الإمامیه**، جلد دوم، چاپ ششم، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیّه.
- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۱۲ق.هـ.)، **نکت النهایه- النهایه و نکتها**، جلد سوم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلی (ابن ادريس)، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق.هـ.)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، جلد اول و سوم، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق.هـ.)، **الجامع للشرائع**، چاپ اول، قم: مؤسسه علمی سید الشهداء.
- حمیری، عبد الله بن جعفر (۱۴۱۳ق.هـ.)، **قرب الإسناد، النص**، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- خراسانی (آخوند)، محمد کاظم (۱۴۰۹ق.هـ.)، **کفایه الأصول**، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- خواجه‌نوی مازندرانی (خاتون آبادی)، (محمد) اسماعیل (۱۴۱۳ق.هـ.)، **الفوائد الرجالیه**، چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیّه.
- خوانساری (محقق)، سید احمد (۱۴۰۵ق.هـ.)، **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع**، جلد هفتم، چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- خوانساری، آقا حسین (بی تا)، مشارق الشمس فی شرح الدروس، چاپ اول، بیروت: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- زراعت، عباس (۱۳۹۴)، شرح مختصر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، جلد اول، چاپ چارم، تهران: انتشارات ققنوس.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۴.ق.)، إرشاد العقول الی مباحث الأصول، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام.
- سبحانی، جعفر (بی تا)، موسوعه طبقات الفقهاء، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳.ق.)، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، جلد بیست و هشتم، چاپ چهارم، قم: مؤسسه‌ی المنار.
- سیوری حلی، مقداد بن عبد الله (۱۴۰۴.ق.)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، جلد چهارم، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه‌ی آیه الله مرعشی نجفی (ره).
- شافعی، محمد ابن إدريس (۱۴۰۳.ق.)، الأم، جلد ششم، چاپ دوم، بیروت: دار الفکر.
- صیمری، مفلح بن حسن (حسین) (۱۴۲۰.ق.)، غایه المرام فی شرح شرائع الإسلام، جلد چهارم، چاپ اول، بیروت: دار الیهادی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷.ق.)، تهذیب الأحكام فی شرح المقنعه للشیخ المفید، جلد دهم، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۷.ق.)، رجال الشیخ الطوسی، چاپ سوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۰.ق.)، کتاب الخلاف، جلد پنجم، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷.ق.)، المبسوط فی فقه الإمامیه، جلد هفتم، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰.ق.)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العربی.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰.ق.)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، جلد دهم، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.

- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ ه.ق.)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۵، چاپ اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- عوده، عبدالقادر (بی تا)، التشریح الجنائی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی، جلد دوم، بیروت: دار الکاتب العربی.
- فرح زادی، علی اکبر و دیگران (۱۳۹۵)، «تداخل اسباب دیه در فقه امامیه»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱۴، تابستان، ص ۱۹۵-۲۱۴.
- طهرانی، شیخ آقابرگ (بی تا)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد دوم، چاپ اول، بیروت: دار الأضواء.
- کاسانی حنفی، ابوبکر بن مسعود (۱۴۰۹ ه.ق.)، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، جلد هفتم، چاپ اول، پاکستان: المكتبة الحبیئیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ه.ق.)، الکافی، جلد هفتم، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۴ ه.ق.)، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، جلد بیست و چهارم، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۶ ه.ق.)، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم، جلد شانزدهم، چاپ اول، قم: کتابخانهی آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ ه.ق.)، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، جلد دهم، چاپ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
- مُزنی، أبو ابراهیم إسماعیل بن یحیی (بی تا)، مختصر المزنی، بیروت: دار المعرفه.
- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، چاپ ششم، قم: الهادی.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ ه.ق.)، اصول الفقه، جلد اول، چاپ پنجم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ ه.ق.)، أنوار الأصول، جلد دوم، چاپ دوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
- منسوب به امام رضا، علی بن موسی (علیهما السلام)، (۱۴۰۶ ه.ق.)، الفقه - فقه الرضا، چاپ اول، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۹۰ ه.ق.)، تحریر الوسیله، جلد دوم، چاپ دوم، نجف اشرف: مطبعه الأداب.

- موسوی خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق.ق.)، **تحریرات فی الأصول**، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- موسوی خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق.ق.)، **مبانی تکمله المنہاج**، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق.ق.)، **رجال النجاشی**، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نجفی (صاحب جواهر) محمدحسن (۱۴۰۴ق.ق.)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، جلد چہل و دوم و چہل و سوم، چاپ ہفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، محمد بن احمد (۱۴۱۵ق.ق.)، **مستند الشیعہ فی أحكام الشریعہ**، جلد دوم، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- نراقی، محمد بن احمد (۱۴۲۲ق.ق.)، **مشارك الأحكام**، چاپ دوم، قم: کنگرہ بزرگداشت ملامہدی نراقی و ملا احمد نراقی.
- نوری (محدث)، میرزا حسین (۱۴۱۷ق.ق.)، **خاتمہ المستدرک**، جلد اول، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- نوری (محدث)، میرزا حسین (۱۴۰۸ق.ق.)، **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**، جلد ہیجدهم، چاپ اول، قم: مؤسسۃ آل البيت (ع).
- ولیدی، محمدصالح (۱۳۹۳)، **شرح بایستہہای قانون مجازات اسلامی در مقایسہ و تطبیق با قانون سابق**، چاپ سوم، تہران: انتشارات جنگل.
- یوسفی آبی (فاضل)، حسن بن ابي طالب (۱۴۱۷ق.ق.)، **کشف الرموز فی شرح مختصر النافع**، جلد دوم، چاپ سوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.